

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

حکومت عدل و حکومتی که بتواند اهداف یک حکومت عدل را پیاده کند، بدون استناد به دو رکن وجود خارجی پیدا نمی‌کند. یکی: رکن مشروعیت؛ یعنی حاکم باید حق داشته باشد که بر مردم حکمرانی کند. گفتیم که حکمرانی یعنی اراده حاکم برتر از اراده محکوم باشد و بتواند اراده محکوم را مقید کند و بتواند در اموال و انفس مردم تصرف کند. هر حاکمیتی متوقف بر این حکم است؛ یعنی ماهیت حکومت چنین چیزی است. ماهیت حکومت، جوهر حکومت این است که اراده حاکم برتر از اراده محکوم باشد، در هر حکومتی چنین است، چه این حکومت الهی باشد چه حکومت غیر الهی باشد. لذا اراده‌ای که می‌خواهد به حاکمیت برسد باید این جایگاه برای او مشروع باشد، یک انسان معمولی نمی‌تواند به انسان‌های دیگر بگوید که باید تابع اراده من باشید و اگر آنچه را که من می‌گویم انجام ندادید آن وقت من شما را کیفر می‌کنم. گفتیم که حق کیفر از لوازم همین برتری است؛ چون برتر است لذا حق کیفر دارد اگر کسی از اراده او تخلف کرد، حق دارد او را کیفر کند. چون حاکمیت مبتنی بر اراده حاکم است بر اراده محکومان، باید این برتری مبنای مشروعیت داشته باشد. برای چه تو برتر باشی از دیگران و حاکم بر اراده دیگران باشی؟

اینجا مباحث مفصلی گفته‌ایم و روشن کرده‌ایم که این برتری جز برای خدای متعال وجود ندارد. خدای متعال است که اراده‌اش بالذات برتر از اراده دیگران است و راز این برتری هم خالقیت خدای متعال است؛ چون آفریننده است، مالک هم است. در حقیقت خود آفرینندگی او یعنی اراده او برتر از اراده مخلوق است، خود آن آفرینش. چون گفتیم آفرینش به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ به فرمان کُن بعد فَيَكُون. این فَيَكُون که نتیجه کُن الهی است خودبه‌خود به معنی این است که اراده آن مخلوق، محکوم به اراده خالق است، فلذا مشروعیت فقط می‌تواند از خدای متعال برخیزد، چون اراده او برتر است و بالذات و حق این برتری برای او ثابت است.

پس مشروعیت برای حاکمیت تنها در آن وقت حاصل می‌شود که این مشروعیت یا این حاکمیت مستند به اذن و اراده خدا و نصب الهی باشد حتی گفتیم که اگر یک حاکمی شرایط حاکم را هم داشته باشد؛ عالم و عادل باشد و همه‌چیز را داشته باشد؛ با صرف علم و عدل به جایگاه حاکمیت دست پیدا نمی‌کند بلکه باید مأذون و نصب شده از سوی خدای متعال برای حاکمیت باشد. این رکن اول هر حکومتی است که باید مشروعیت داشته باشد؛ یعنی جایگاه حاکمیت برای او مشروع باشد.

رکن دیگری هم حاکمیت دارد. گفتیم تنها مشروع بودن حاکمیت، حاکمیت را عملاً در خارج تحقق نمی‌بخشد، چون انسان‌ها اختیاردارند، مختارند و می‌توانند از یک حاکم مشروع پیروی نکنند. حاکمی حاکمیتش مشروعیت دارد که خدای متعال او را برای حاکمیت نصب کرده است. گفتیم اگر خود جبرئیل امین علیه السلام هم نازل شود و بخواهد حکومت کند و با هزاران آیات و بینات هم اثبات کند که از سوی خدا برای حکومت آمده است اگر مردم نپذیرند، یعنی مردم زیر بار حاکمیت او نروند، عملاً حاکمیت او تحقق پیدا نمی‌کند. این را قدرت می‌گوییم؛ یعنی باید به حاکمیت قدرت داد، باید حاکم مشروع را تمکین بخشید.

تمکین یعنی چه؟ یعنی تمکُن بخشی؛ باید مردم نسبت به حاکم مشروع تمکین کنند؛ یعنی به او قدرت حاکمیت ببخشند تا او عملاً حاکم شود. فلذا گفته‌ایم که به عقیده ما وجود خارجی یک حکومت مقتدر متوقف بر اراده مردم است. اگر مردم نخواهند [آن حکومت هم شکل نخواهد گرفت]. چون مردم اختیار دارند، چون سنت خداوند این نبوده است که حاکمیت خود را بر مردم از راه سلب اختیار اجرا کند. لذا گفتیم که روش انبیاء صلوات الله تعالی علیهم برای تنفیذ و برای برقراری حاکمیت خود از روش دعوت مردم بوده است، ابلاغ و فراخوانی و روشن‌گری بوده و همچنین تبیین و روش بینات بوده است، لذا فرمود: «إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۱ الا البلاغ یعنی بلاغ همین که من حاکم، نه اینکه -حالا بعضی‌ها می‌گویند- الا البلاغ یعنی تو فقط از طرف خدا مبلغی هستی و حاکم نیستی. اما اینکه می‌گوید الا البلاغ.

بلاغ چه چیزی؟ «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۲. «إِلَّا الْبَلَاغُ» همین که «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» که مردم؛ من مطاع و فرمانروا هستم، آنچه رسول مأمور به ابلاغ آن بوده این موضوع است؛ آن وقت اینجا گفتیم که این قدرت بخشی و تمکین از چه طریقی تحقق پیدا می‌کند؛ اگر مردم بخواهند قدرت به حاکمیت ببخشند.

گفتیم در گفتمان قرآنی و در فرهنگ قرآنی چیز بسیار دقیقی است. -اینکه ما می‌گوییم علوم انسانی اسلامی داریم یعنی علم انسانی داریم که این علم بر خاسته از متن قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام است، یکی از مبانی اصلی علم انسانی سیاسی قرآنی همین مطلبی است که عرض می‌کنیم که -در منابع دینی ما آمده است که این قدرت بخشی به حاکم از طریق دو پیوند حاصل می‌شود، منتها دو پیوند مسئولانه؛ گاهی

۱. شوری: ۴۸ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَّحْنَا بِهَا وَإِنْ تَصِيبُهُمُ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ

آدم می‌گویند یعنی چه دو پیوند مسئولانه؟ یکی پیوند اطاعت و یکی پیوند نصرت است؛ یعنی مردم که می‌خواهند به حاکمی حاکمیت ببخشند، قدرت حکومتی و سیاسی به او بدهند این دو کار را می‌کنند؛ یکی اینکه می‌گویند ما مطیع تو هستیم و اطاعت تو را بر خود فرض می‌دانیم، دوم اینکه می‌گویند تو را یاری می‌کنیم که معنی این یاری این است؛ یعنی در اجرای این اهداف تو را کمک می‌کنیم.

بیان کردیم که در قرآن کریم کراراً به این دو پیمان تأکید و اشاره شده است. پیمان اطاعت در آیه هفت سوره مائده آمده: «وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۳. پیمان نصرت هم در آیه ۱۱۱ سوره توبه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ»^۴ این بیع یعنی چه؟ یعنی پیمان.

هم در تعبیر قرآنی و در گفتمان قرآنی از این دو پیوند به دو پیمان شده است. اما چرا به دو پیمان تعبیر می‌کنیم؟ چون این دو پیوند دو مسئولیت طرفینی به وجود می‌آورند؛ یعنی دو پیوند مسئولیت‌زا هستند. وقتی بین حاکم و محکوم این پیوند اطاعت برقرار شد یعنی مردم گفتند اطاعت می‌کنیم و در اینجا یک مسئولیت بر عهده حاکم خواهد شد و آن مسئولیت این است که فرمانش فرمان حق و عدل باشد و عدل را در جامعه پیاده کند. او مسئول است؛ یک مسئولیتی هم بر عهده مردم خواهد بود که وقتی او فرمانی داد - که فرمان عدل است - از فرمان او سرپیچی نکنند و ملتزم به قانون او باشند. چون یک پیوند مسئولیت‌زا است و مسئولیت طرفینی به وجود می‌آورد. اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ»^۵ به همین پیوند اطاعت یا پیمان اطاعت که مسئولیت طرفینی است اشاره دارد.

پیمان نصرت هم همین است؛ پیمان نصرت این است که حاکم در آنجایی که مردم نیاز به نصرت دارند یعنی مردم باید به یک سمتی حرکت کنند، مردم آن حرکت را انجام دهند، کار کند و مردم هم در این کار از این طرف مسئولیت دارند که اگر حاکم جلو رفت او را تنها نگذارند.

۳. مائده: ۷ وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

۴. توبه: ۱۱۱ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

۵. نهج البلاغه، خطبه ۳۴،

لذا بارها گفتیم که اطاعت با نصرت یکی نیست؛ گفتیم در قرآن کریم مفصل به صورت مخصوص در سوره توبه و در سوره احزاب، خدای متعال کسانی را که می‌آمدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذن می‌گرفتند که به جهاد نیایند مذمت می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به آن‌ها اذن می‌داد و با اذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهاد فرار می‌کردند. آن‌ها به پیمان اطاعت پایبند بودند منتها به پیمان نصرت را وفادار نبودند و لذا قرآن کریم آن‌ها را مذمت می‌کند: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَستَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ»^۶. آیات مربوط به استیذان مذمت کسانی را می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیذان می‌کردند؛ «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»^۷. خداوند متعال مذمت می‌کند که این‌ها استیذان می‌کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذن می‌گرفتند که جهاد نروند.

قرآن کریم این‌ها را مذمت می‌کند؛ اگر آن پیمان نصرت در کار نبود این مذمت جا نداشت. لذا پیمان نصرت غیر پیمان اطاعت است، وقتی حاکم می‌بیند این شخصی که پیرو اوست حال جنگیدن ندارد اما پیرو اوست و اطاعت می‌کند خب چه کارش می‌تواند بکند؟ او که حال ندارد بجنگد. این مسئله مهمی است، در حقیقت اساس شکل‌گیری یک جامعه مبتنی بر این دو پیمان است که شرح در جای دیگر است.

اطیعونی وقتی شد آن وقت بر مبنای اطیعونی پیمان نصرت هم می‌آید؛ چون می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» یعنی اول باید ایمان حاصل شود. ایمان به چیست؟ ایمان به اطاعت است: «وَقَالَ اللَّهُ بَلِ اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَقُولُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۸ چون اطاعت نمی‌کنند قرآن می‌گوید این‌ها ایمان ندارند. «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» و بعد «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»^۹ این اطاعت، گوهر ایمان است؛ یعنی ایمان مبتنی بر این اطعناست. حالا این أَطَعْنَا که حاصل شد یک لازم دیگری هم دارد؛ حالا که اطاعت کردی باید نصرت هم بکنی. لذا اولین کاری که پیامبران می‌کنند این بود که از مردم می‌خواستند که آن‌ها را اطاعت کنند؛ می‌فرمودند ما را اطاعت کنید به دلیل اینکه ما هستیم که حق فرمانروایی داریم و تنها فرمانی حق اطاعت دارد که فرمان ما باشد. بلاغشان این است، لذا فرمود: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» «فَإِنْ تَوَلَّوْا» از این

۶. توبه: ۹۳ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَستَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

۷. احزاب: ۱۳ «وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا

۸. نور: ۴۷

۹. بقره: ۲۸۵ «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

«أَطِيعُوا اللَّهَ» بعد «فَاتِمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»^{۱۰} اگر از این پیمان اطاعت سرپیچی کنید، مسئولیت شما به عهده شماست و مسئولیت پیامبر هم بر عهده خود اوست؛ «فَاتِمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» همین بلاغ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» است.

در حادثه کربلا این را داریم که در مقاتل هم هست؛ در شب عاشورا یکی از یاران سید الشهدا علیه السلام به حضرت عرض کرد: آقا من فردا خدمت شما هستم تا آن وقتی که می‌توانم آسیبی را از شما دفع کنم، هر وقت دیدم که کار تمام است اجازه بدهید من مرخص شوم و بروم. حضرت هم فرمود: برو. لذا گاهی استیذان که حاصل می‌شود، امام در نتیجه آن رحمة للعالمین بودنش اذن می‌دهد. شخص نمی‌خواهد جهاد کند، چه کارش کند؟ تا جایی که قرآن کریم این حالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مورد عتاب و گله قرار می‌دهد: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»^{۱۱}. استیذان که حاصل می‌شود، استیذان نباید شود، تو که می‌دانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیاز به نصرت و یاری دارد، تو که می‌دانی امام اینجا نیاز به نصرت و یاری دارد استیذان برای چه؟

وقتی اذن می‌گیرد یعنی قبول دارد که مطاع کیست؟ مطاع رسول است. آن آیه می‌فرماید: «وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ»^{۱۲} این قوام اطاعت است که وقتی شما بر امر جامعی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستید حق ندارد بدون اذن او رهاش کنید. خب حالا اگر اذن داد درجایی که نیاز به نصرت دارد و مقام، مقام نصرت است [اذن ترک نصرت را داده است].

لذا آیات سوره احزاب [این موضوع را بیان می‌کند]. - ما این را گفته‌ایم سور قرآنی از نظر مفاهیمی همیشه یک محور دارند، محور یعنی آن قلب سوره از نظر معنایی و مفاهیم مختلفی که در آن سوره مطرح می‌شود در آخر برگشت به همان محور دارد. - محور سوره احزاب تمیز بین الذین صدقوا ما عاهدوا الله و الذین کذبوا ما عاهدوا الله است. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»^{۱۳}

۱۰. نور: ۵۴ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

۱۱. توبه: ۴۳

۱۲. نور: ۶۲ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا إِنْ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيُخَاصَّ شَأْنَهُمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

۱۳. احزاب: ۲۳ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا

این مؤمنین است و بعد در مورد منافقین می‌فرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُنَافِقُونَ الْأَحْزَابَ» این‌ها پشت کردند «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»^{۱۴}

البته در محل خود گفته‌ایم که ایمان حقیقی متوقف بر وفای به هر دو پیمان است. اما بحث در این است که اگر جامعه بخواهد شکل بگیرد، چگونه شکل می‌گیرد. گفتیم وقتی یک حاکم مشروعیت داشته باشد، این مشروعیت کفایت نمی‌کند که حاکمیت او در جامعه پیاده شود و عملاً حاکم شود، مگر آنکه مردم طی این دو پیمان به او پیوندند. اگر این دو پیمان را با او عملی ساختند او حاکم می‌شود و حاکمیت عینی پیدا می‌کند و لذا گفتیم مشروعیت حاکمیت همیشه از ان خدای متعال است و از خدا مشروعیت بر می‌خیزد و هیچ منبعی غیر از خدای متعال برای مشروعیت وجود ندارد و محال است وجود داشته باشد. لکن موجودیت حاکمیت ولو حاکمیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام هم باشد در گروهی عمل مردم به پیمان اطاعت و نصرت است. اگر به این دو پیمان عمل کردند و پایبند بودند آن وقت این حاکمیت وجود پیدا می‌کند؛ «بایعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الطاعة فی العسر و اليسر و المنشط و المکره و علی اثرة علینا و علی أن لا تنازع الامر أهله»^{۱۵} گفتیم که این روایت را منابع اهل سنت زیاد دارند.

ما می‌خواهیم به این نتیجه برسیم؛ حالا که معلوم شد موجودیت حاکمیت در گروهی این دو پیمان است مردم مسئول‌اند که با حاکم مشروع وارد این دو پیمان شوند. این را می‌خواهیم در این بحث بگوییم؛ برای مردم جایز نیست [که به این دو پیمان پایبند نباشند]. حال مردم مسئول‌اند که اطاعت و نصرت و این تمکین و قدرتی که خدا در اختیار آن‌ها قرار داده به چه کسی بدهند؟ به هر کس که دلخواهشان باشد، یا این قدرت را به آن کسی بدهند که خدای متعال او را برای حاکمیت تعیین کرده است یعنی به آن حاکمی که مشروعیت داشته، صاحب الامر، ولی امر و ولی الامر باشد.

خوب دقت کنید اینکه اساس تفسیر آیه اینجاست؛ این اولی الامر یعنی چه؟ آیا این اولی الامر یعنی کل من سیطر علی الامر بآی شکل؟ آیا معنی اولی الامر و صاحب الامر آن کسی است که این امر را تصاحب کند از هر طریقی و لو طریق نامشروع؟ یا اولی الامر که قرآن می‌گوید. یعنی من ولی الامر من الله، یعنی در خود اولی الامر این معنی نهفته است که این اولی الامر، اولی الامر الهی باشد؛ چرا؟ چون در قرآن کریم آمده است که

۱۴. همان: ۲۲

۱۵. شرح الکافی (للمولی صالح المازندرانی)؛ ج ۱۲؛ ص ۴۳۳

«لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ»^{۱۶} خلق منحصرأ در اختیار اوست و امر هم منحصرأ در اختیار اوست. همچنين فرمود «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^{۱۷} پس الامر له و ليس لغيره حق في الامر.

وقتی این گونه شد، وقتی گفتیم اولی الامر، اولی الامر یعنی چه؟ اولی الامری که خود شارع بگوید، خود خدا بگوید اولی الامر کیست؛ یعنی آن کسی که از طرف من این ولایت امر به او سپرده شده است او اولی الامر می شود. لذا در خود مفهوم اولی الامر نصب الهی نهفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۸} خود واژه اولی الامر یعنی من صَحِب الامر، من مُلْك الامر، این مُلْك امر تنها ازان خدای متعال است: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^{۱۹} «وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ»^{۲۰} «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ»^{۲۱}. پس وقتی گفته می شود اولی الامر یعنی چه؟ یعنی من له حق الامر که از سوی خدا به او داده شده است. آن وقت این شخصی که صاحب این امر است و از سوی خدا این امر را دارا شده، اینجاست که مردم مسئول اند که با او وارد این دو پیمان شوند؛ یعنی اطاعت و نصرت خودشان را به او بدهند. در اینجا دیگر مسئولیت مردم هستند؛ مردم اگر انجام ندهند مسئول اند: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ»^{۲۲} چرا نصرت نمی کنید؟ چرا رهبران الهی را تنها می گذارید؟ از آن ها سؤال می شود.

۱۶. اعراف: ۵۴ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

۱۷. قصص: ۶۸

۱۸. نساء: ۵۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

۱۹. آل عمران: ۱۸۹ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲۰. بقره: ۲۴ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يَأْتِ بِسَعَةٍ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

۲۱. آل عمران: ۲۶ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲۲. صافات: ۲۴ و ۲۵

این را هم ما گفته‌ایم که چیز خیلی مهمی هم است و از مهم‌ترین معارف قرآنی است؛ سؤالی که خداوند در روز قیامت می‌کند یک سؤال بیشتر نیست و آن سؤال، سؤال از همین است: آیا از ولی من اطاعت کردی، آیا او را نصرت کردی یا خیر؟ همین «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»، «ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^{۲۳}.

ما گفته‌ایم که نعیم و نعمت در قرآن کریم، آن نعمتی که نعمت تامه است، نعمتی که هیچ چیزی غیر از نعمت خلط با او نشده، نعمت خالی از نعمت و نعمت محض، ناب و تامه است به تعبیر ما نعمت ولایت امر است. نعمت ولایت الهی و ولایت ولی الهی است، لذا فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^{۲۴} روزی که مردم با علی بن ابی طالب علیهما السلام بیعت کردند، اتمام نعمت انجام شد. ما گفتیم روز غدیر تنها روز اعلان نیست، البته اعلان عمومی شده اما اهمیت روز غدیر از اینجا برنخواسته که يوم اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. اهمیت بیشتر روز غدیر این بود که يوم البیعت است، يوم اعلان الاطاعه است لذا «وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ» در آن روز مردم امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و اطاعت و نصرت خودشان را نسبت به او اعلام کردند.

گفتیم آن میثاقی که در قرآن کریم فراوان بر آن تأکید شده است همین دو میثاق است. آیات سوره رعد: «إِنَّمَا يَذْكُرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ»^{۲۵} عهد الله همین است. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^{۲۶} این عهد الهی، همین عهد اطاعت و نصرت است که میزان وفای به این عهد یا نقص این عهد است. این سؤال روز قیامت می‌شود؛ وقتی این سؤال شد و تکلیف شخص معلوم شد که این طرفی است یا آن طرف، جزء حزب امام الهی است یا جزء حزب امام الهی نیست. دیگر مابقی کار دیگران است که سؤال از جزئیات است. گفتیم آن سؤالی که ائمه اطهار علیهم السلام می‌کنند [این است]. در زیارت جامعه می‌فرماید «حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَضْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ»^{۲۷} منظور از حسابکم عليك کدام حساب است؟ آن حسابی است که بعد از حسابی است که

۲۳. تکرار: ۸

۲۴. مائده: ۳ حَرَمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُتَخَنِقَةُ وَ الْمُؤَفَّذَةُ وَ الْمُرْدِيَّةُ وَ الطَّيْحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى التُّصْبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقُ الْيَوْمِ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ احْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

۲۵. رعد: ۱۹ و ۲۰ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَذْكُرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ

۲۶. بقره: ۱۲۴

۲۷. زیارت جامعه

خدا می‌کند بعد از اینکه معلوم شد شخص پیرو کیست. «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^{۲۸} وقتی «نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» معلوم شد امامش کیست، معلوم شد گروهش چه گروهی است، این طرفی است یا آن طرفی، بعد بقیه سؤال‌ها را امام از او می‌کند. آن‌هم امام که سؤال می‌کند برای تعیین رتبه است؛ حالا که تو با ما آمدی، کجای این خط هستی، کجای این راه هستی، اول راهی، وسط راهی، آخر راهی، ضعیفی، قوی، کجایی؟ در چه مرتبه‌ای از مراتب و مراحل هستی؟ این سؤال است، سؤال از همین پیمان، سؤال اصلی که تعیین‌کننده است و سرنوشت بشر در پیرو آن است همین است.

بنابراین آنچه به حاکم موجودیت حاکمیت را می‌بخشد، یعنی حاکم را به حاکم بالفعل به این معنا که دارای قدرت است می‌بخشد، اراده مردم است. نکته‌اش هم این است؛ حکومت، فعل اجتماعی است، لذا ما در مسئله فقه کلان [به آن پرداختیم] - ما تأکید داریم که یک فقه کلان و یک فقه خرد وجود دارد که بعضی‌ها اصلاً معنی‌اش را متوجه نمی‌شوند به دلیل اینکه این بحث مطرح نشده است. اما یک فقه علم به احکام مکلف خرد داریم، یک فقه علم به افعال احکام مکلفین اما مکلفین کلان. دو مکلف و دو گونه تکلیف داریم. آدم اگر خودش تنها باشد یک سری تکالیفی دارد؛ باید نماز بخواند، روزه بگیرد؛ ولی اگر شد فردی در ضمن یک جامعه، اگر جامعه شکل گرفت اینجا یک تکالیفی متوجه جمع مردم است. - چرا این تکالیف متوجه جمع است؟ چون این فعل بر خاسته از مردم بما هم جمع می‌شود و از انسان تنها چنین فعلی ساخته نیست، برای انسان تنها اصلاً حاکمیت معنی ندارد. حاکمیت در چه زمانی شکل می‌گیرد؟ زمانی که اقلاً دو نفر باشد که یکی حاکم باشد و دیگری محکوم باشد. لذا فرمود مادامی که دو نفر روی کره زمین باشند؛ «لَوْ بَقِيَ فِي الْأَرْضِ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ»^{۲۹} نفرمود «لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا وَاحِدًا كَانَ الْحُجَّةَ» چون اگر تک باشد دیگر حجة معنی ندارد. اصلاً حجة یعنی مسئله امامت.

لذا ما گفتیم امامت یعنی سیاست، امامت یعنی فرمانروایی، امامت یعنی حق فرمان. بعضی از این آدم‌های کم‌اطلاع یا کم‌دقت می‌گویند آیا سیاست از شئون امامت هست یا نه؟ بنده خدا می‌گوید امامت هل هو غیر السياسة؟ اما امامت یعنی حق فرمان، فرمان هم یعنی سیاست. امامت یعنی همین، یعنی حق دارد فرمان بدهد و بر ماست که از فرمان او اطاعت کنیم. این معنی امامت است. اگر این را از امامت بگیرد دیگر چیزی در امامت نمی‌ماند، اصلاً امامت یعنی حق فرمان، امامت چیزی جز سیاست نیست. بحث، بحث حق فرمان

۲۸. اسراء: ۷۱ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

۲۹. شرح اصول کافی، (مولی صالح مازندرانی)، ج ۶، ص ۲۱۱

است؛ دعوای انبیاء از روز اول تا امروز با غیر خط انبیاء بر این است که فرمان در جامعه دست چه کسی باشد.

خلاصه این فعل، فعل اجتماعی است یعنی فعل لایقوم به الا الجمع و اقل الجمع اثنان احدهما حاکم و الثانی محکوم. در صحیح مسلم هم همین مطلب آمده است، اتفاقاً در برخی از منابع اهل سنت چنین آمده است: «الائمه من القریش ما بقى من الناس اثنان»

و صلی علی محمد و آله و سلم